

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

بهرام رحمانی  
۱۵ اپریل ۲۰۲۲

## به یاد عزیزانی که ماه‌های اخیر از دست دادیم!

### (با نگاهی به فلسفه زندگی و مرگ در اشعار ناظم حکمت)

در ماه‌های اخیر تعدادی از فعالان فرهنگی و سیاسی و اجتماعی را در داخل و خارج کشور از دست دادیم. یاد همه‌شان گرامی باد!

آنچه که در زیر می‌آید نگاهی به سنت‌هایی است نسبت به امر مرگ. بخش آگاه و مترقی و سکولار و چپ جامعه تا حدودی از سنت‌های عزاداری گذشته برای عزیزان از دست رفته‌شان فاصله گرفته‌اند اما هنوز چنین مراسم‌هایی با تفاوت‌های جزئی در جریان است. برای مثال فردی که مریض است و در گوشه بیمارستان و خانه سالمندان و یا در منزل بستری است کمتر یاد می‌کنیم اما به محض این بیمار سرش را برای همیشه به زمین می‌گذارد و برای همیشه این جهان را ترک می‌کند نه تنها نزدیکان و دوستان وی، بلکه کسانی هم که او را نمی‌شناختند در مراسم خاکسپاری و یادبودش شرکت می‌کنند. بحث من در این است که ما باید این سنت را وارونه کنیم. یعنی عزیز مورد نظر هنگامی که در قید حیات است جویای حالش باشیم و برایش بزرگداشت بگیریم. به عبارت دیگر پس از مرگ فرد هر آنچه نزدیکانش انجام می‌دهد کمترین ربطی به فرد متوفی ندارد و برای خودشان است.

کارل مارکس در رساله «هجدهم برومر لونی بناپارت» نوشته است: «انسان‌ها خود سازندگان تاریخ خویش‌اند، اما نه به دلخواه خود، به گونه‌ای که خود انتخاب کرده باشند، بلکه به گونه‌ای که از گذشته به ارث برده‌اند و به طور مستقیم با آن رویارو می‌شوند. آداب و سنن تمام نسل‌های مرده چون کوهی بر مغز زندگان فشار می‌آورد.»

اخیراً از رفیق نزدیکی شنیدم که به تازگی یکی از نزدیکانش در ایران فوت کرد. نزدیکانش برای وی هیچ گونه مراسم خاکسپاری و عزاداری برپا نکردند و هر کس سوال کرد کی مراسم گرفته می‌شود و خواستند گلی به سر مزار و مراسم یادبودش ببرند به آن‌ها گفته شد که این آدرس یک نهاد کودکان کار است و اگر می‌خواهید پادی از فرد متوفی بکنید به این نهاد کمک کنید. این موضوع برایم خیلی جالب بود.

بی‌تردید یکی از اندیشه‌هایی که همواره بشر را رنج داده است اندیشه مرگ و پایان یافتن زندگی است. شاید آدمی از خود می‌پرسد چرا به دنیا آمده‌ایم و چرا می‌میریم؟ منظور از این آمدن و رفتن‌ها بر سر چیست؟ و آیا‌های بی‌شمار...

این نوع اندیشیدن، یکی از بنیادی‌ترین مباحث مطرح در طول تاریخ تفکر بشری است و همواره در طول قرن‌ها و عصرها، افکار بسیاری را به خود مشغول کرده است. چرا که بشر در طول تاریخ، همواره می‌خواسته تا بداند که برای چه آمده؟ و به کجا می‌رود.

در این میان، شاید عمر خیام نیشابوری مثال زدنی باشد. شک و تردید، اساس فلسفه خیام شاعر و دانشمند است. وی موضوعاتی چون آفرینش، خلقت، جهان پس از مرگ و دین را نقد می‌کند. خیام نیشابوری، مرگ را به انسان یادآوری می‌کند و بر غنیمت شمردن عمر تاکید دارد؛ عمری که در نظر وی، تنها دارائی بشر است و از پوچی بی‌انتهای پس از آن، شاه و گدا را گریزی نخواهد بود.

از آمدنم نبود گردون را سود      وز رفتن من جاه و جلالش نفزود

وز هیچ‌کسی نیز دو گوشم نشنود      کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود!

کاش انسان‌ها تا هنگامی که زنده‌اند با چشم خود ارج‌گذاری و احترام و توجه دوستان و نزدیکان خود را ببینند چرا که او پس از مرگ نمی‌داند چه کارهایی به یاد او انجام داده‌اند و یا چه اشک‌هایی ریخته‌اند. به عبارت دیگر، ای کاش تا زمانی که زنده‌ایم بتوانیم مهر و محبت و توجه نزدیکان خود را درک کنیم. بعد از مرگ هر آنچه که انجام گرفته باشد کمترین ربطی به فرد متوفی ندارد.

در هر صورت در ادامه، ترجمه چند شعر از ناظم حکمت شاعر نامی ترکیه را به یاد عزیزان دور و نزدیک که در ماه‌های اخیر از دست دادیم، یا کولبرانی که در کوه و دشت و کارگرانی که در ساختمان‌سازی‌ها و کارخانه‌ها جان می‌دهند، زندانیانی که در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران به دلایل مشکوکی جان می‌بازند و یا در راه آزادی و برابری و عدالت اجتماعی، با قامتی استوار در مقابل جوخه اعدام و طناب دار، ایستاده می‌میرند، تقدیم می‌دارم.

## زندگی، مرگ

می‌خواهم پیش از تو بمیرم!

به گمانت

کسی که پشت سر رفته می‌آید

آیا خواهد یافت او را؟

من گمان نمی‌کنم!

بعد از مرگم

مرا بسوزان

و در درون ظرفی

روی تاقچه بگذار!

در ظرفی شیشه‌ای

شیشه‌ای شفاف و سفید

که مرا درونش ببینی

فداکاری‌ام را می‌فهمی:

دست کشیده‌ام از خاک شدن

از گل شدن دست می‌کشم  
برای ماندن در کنارت  
و غبار می‌شوم  
تا کنار تو زندگی کنم  
و بعد، تو هم به وقت مرگ  
کنارم بیا، به ظرف من!  
خاکستری باش میان خاکسترم  
تا دوباره زندگی کنیم  
تا که عروسی سهل‌انگار  
یا نوه‌ای بی‌وفا

ما را پرت کند از آن‌جا

اما

ما

تا آن وقت

چنان با هم در خواهیم آمیخت  
که حتی در خاک روبه‌ای که انداخته شدیم  
ذره‌هایمان کنار هم خواهند ماند  
و به اتفاق در خاک خواهیم رفت  
و اگر روزی از این خاک  
گلی وحشی سر بر آورد  
ساقه‌اش به یقین دو شکوفه خواهد داشت:

یکی

تو

یکی هم

من

من بیش از این‌ها امیدوارم

من بچه‌دیگری خواهم آورد

سرشار از زندگی‌ام

خون در رگ‌هایم می‌جوشد

خواهم زیست، طولانی، بسیار طولانی

با تو

مرگ نیز مرا نمی‌ترساند

اما بسیار دوست نداشتنی است

شکل جنازه‌هایمان

این هم تا وقت مردنم  
درست می‌شود به هر حال  
این روزها  
احتمال بیرون آمدنت است از زندان؟  
ندائی از درونم می‌گوید  
شاید.  
ادامه دارد